

ریشه‌های خشونت ...

اسماعیل کهرم

ناگهان صدایی مانند شیهه (و یا فریاد رسای) فیل به گوشم خورد! ولی کجا؟ برای مدت کوتاهی یادم رفت که کجا هستم. نگاهی به اطراف کردم. تابلوی «کوچه مرغی» را دیدم. خیابان مولوی و چهارراه مولوی نظرم را جلب کرد. با شنیدن صدای فیل تمام احساسم فریب خورده بود و فکر کردم در علفزاری در تانزانیا و یا اوگاندا هستم! و بعد بلافاصله به واقعیت بازگشتم. چهارراه مولوی، تهران، کوچه مرغی ولی این صدا چه بود که به من نزدیک و نزدیک‌تر میشد؟ دقت کردم صدا از یک جوان موتورسوار می‌آمد که به طرف من می‌آمد. ایشان یک خروس (شاید چند تا) در آغوش داشت که طبق معمول ما ایرانی‌ها، آنها را سر و ته گرفته بود و پای آنها را با طناب بسته بود و این (بیزبان‌ها) با زبان بی‌زبانی درد و مشقت خود را فریاد می‌کردند. رفتم جلو به نحوی ایستادم که موتوری نمی‌توانست عبور کند. دست‌هایم را به اطراف گشودم. موتوری ایستاد و گفت: چیه جناب سروان؟ خروس همچنان فریاد می‌کرد. گوش خود را گرفتم یک دو نفر ایستادند. گفتم نمی‌بینی برادر؟ گفت چی رو؟ گفتم اینکه این حیوان داره فریاد می‌زنه زجر می‌کشد و شما بی‌توجه همچنان عبور می‌کنید! دو سه نفر زدند زیر خنده! یکی از ناظران گفت فکر کردم چیزی شده؟ گفتم برادر از این مهم‌تر چی دیگه. این حیوان با هزار زبان داره می‌گه ناراحته و این آقا و همه ما عین خیالمون نیست. موتوری باخنده گفت: خودت سرشو نمی‌بری که بخوریش. گفتم چرا ولی دقت کن که تمام مقررات مربوط به شکار و صید در جهت زجر و آزار کمتر برای حیوان است و سلامت برای انسان. یکی دو نفر دیگه هم جمع شدند دور ما. دکتر مصدق در میان مردم ایستاد و آنجا را مجلس خواند. من هم در میان مردم مولوی آنجا را کلاس تصور کردم. هنوز خروس و یا خروس‌ها شیهه می‌کشیدند. فریاد می‌زدند. درد بی‌تابشان کرده بود و یکی از آنها به چرت زدن پرداخته بود و صدایش آهسته شده بود. ریش‌سفیدی که در میان جمع بود خیلی آرام و محترمانه به جوان موتوری فرمان داد. عزیزم، فرزندم گوش کن این آقا (اشاره به بنده) کارشناس... است. حرف او را بپذیر او بد شما را نمی‌خواود. از ایشان تشکر کردم. جوان سری فرود آورد و دور شد. یکی دو دقیقه بعد صدای نعره خروس‌ها باز هم شنیده شد و دو سه نفر زدند زیر خنده. بنده این خنده را به ریش خود تلقی کردم. مروری به خاطرات پنجاه ساله‌ام در همه جای ایران پهناور،

زیبا و عزیز به یادم انداخت که به راستی نمونه‌های شقاوت و بیرحمی غیرلازم را در حق جانوران و گیاهان روا می‌داریم. ما ایرانی‌ها از این نظر به راستی اگر در جهان بی‌نظیر نباشیم، لااقل کم‌نظیر هستیم.

ولی چرا، دلیل این قساوت و شقاوت چیست؟ خشونت علیه جانوران و گیاهان را در همه عالم دیده‌ایم حتی در جوامع به اصطلاح متمدن نمونه می‌خواهید؟ در انگلستان که مردم خود را ملتی دوستدار جانوران می‌دانند و عشق به حیوانات به‌خصوص سگ و گربه در همه وجود دارد و بیش از 73 درصد خانه‌ها سگ دارند و مردم رای داده‌اند که پس از خاندان سلطنتی سگ‌ها محبوب می‌باشند، مع‌الوصف در چنین کشوری انجمنی سلطنتی به نام R.S.P.C.A وجود دارد که نام آن انجمن سلطنتی جلوگیری از خشونت نسبت به حیوانات است. *toyal Society for Prevention of Cruelty to Animals*. آنها يك عده با یونیفرم خاص و حق بازداشت بودند که با حکم وارد منازل مردم می‌شدند و خلاف‌ها را گزارش می‌کردند و گاه نتیجه بازبینی خود را منتشر می‌کردند. يك صحنه که متأسفانه بنده دیدم و امری ناخوشایند دارد برای این بود که صاحبان آن (زن و شوهر) دو سگ از نژاد معروف (جرمن شبرد) را داخل يك قفس گذارده درب را قفل کرده به خارج از کشور مسافرت کرده بودند. همسایه‌ها از بوی بد شکایت به پلیس برده بودند و ما وارد شدیم. قفس درست به اندازه دو سگ بود، حدود 14 روز از غیبت صاحبخانه می‌گذشت. یکی از سگ‌ها مرده بود (و یا کشته شده بود) و دیگری از نیم جسد همبند خود تغذیه شده بود، بوی عفونت نیز مربوط به جسد نیم خورده سگ محبوس بود. این زوج غیابا محکوم شدند و به محض ورود در فرودگاه لندن بازداشت شدند. هنوز هم R.S.P.C.A در انگلستان فعال است. به خاطر دارم چند سال قبل يك معلم سر کلاس از دانش‌آموزي يك همستر گرفت و آن را در کاغذ آغشته به الکل آتش زد. یکی از بنگاه‌های خبرپراکنی خارجی حیوان‌آزاري را خرده فرهنگ نامید. خرده فرهنگی در مملکتی که بیش از هزار سال است که شعار:

میازار موری که دانه‌کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

سیاه اندرون باشد و سنگدل

که خواهد که موری شود تنگدل

این خط‌مشی فرهنگی ما است که حکیم ابوالقاسم فردوسی آن را بیان کرده. خط‌مشی مذهبی ما را نزد علامه محمدتقی جعفری به نحوی دلپذیر به این گونه بیان کردند. ایشان يك روشن‌بین مذهبی بود و نزدیک‌ترین به افکار مولوی بزرگ. ایشان در محفلی فرمودند استادشان گفتند

«شخصی که از يك جانور نگهداری می‌کند، آن جانور 34 یا 35 حق به گردن نگهدارنده خود دارد» (شك از بنده است)

سوال بنده این است؟ خرده فرهنگ کجای این تعاریف و خطامشی جای می‌گیرد؟ جای تاسف و تعجب دارد که با این تعاریف ما نیازی نداریم. تیمم باطل است آنجا که آب است. ما با این فرهنگ غنی نیازی به خرده فرهنگ نداریم. بنده در نظر ندارم که صغری و کبرای این مساله را بررسی کنم ولی يك بررسی اجمالی نشان می‌دهد که به غیر از آن تعداد معدودی که از آزار انسان و حیوان لذت می‌برند (مانند قاتل خرس‌ها در سمیرم) بقیه صرفاً از روی جهل و ناآگاهی دست به چنین اقدامی می‌زنند. نمونه در باغ‌وحش بزرگ لاهور در پاکستان دکتر طوسی را ملاقات کردیم. ایشان يك ایرانی‌الاصل بودند. در ابتدای باغ‌وحش عکس يك کودک به دیوار نصب بود. از دکتر پرسیدم فرمودند مردم اینجا فکر می‌کنند که بیماری‌های چشمی بخصوص آب مروارید را نفس خرس مداوا می‌کند. پدر و فرزند خردسالش را (صاحب عکس) به لانه خرس نزدیک کرده خرس با پوزه باریک خود او را گرفته به داخل قفس کشیده... کمی بعد دقیقاً چنین تراژدی برای يك خانواده افغان در باغ وحش بندرعباس رخ داد! و باز هم عکسی از مازندران منتشر شد که دو جوان با مسموم کردن آب به داخل لانه يك تشی (جوجه تیغی) آن حیوان را بیرون کشیده و کشتند؛ زیرا مردم بر این باورند که تشی برای بیماری آسم «معجزه» می‌کند. تشی معجزه می‌کند ولی در کنترل جوندگان مانند موش‌ها، آفات کشاورزی، مارهای خطرناک و همه چیز را در تعادل نگه می‌دارد. این جوان‌های مازندرانی می‌دانند که چه می‌کنند؟

همه سبزی و خرمی طبیعی مازندران در گروی پیچیدگی اکوسیستم آن است. هر چه تعداد و انواع گیاهان و جانوران در این استان متنوع تر باشد مازندران پایدار تر است. مانند تار عنکبوتی که هزاران رشته آن را محکم نگه داشته‌اند؛ ولی اگر تعداد محدودی تار این رشته را نگه دارند کوچک‌ترین طوفانی آن را از هم پاره می‌کند و می‌گسلد. اگر مازندران بخواهد برای همیشه در ایران و ایران هم برای همیشه در روی زمین بماند، که آرزوی ما این است همه موجودات نیز باید باقی بمانند. دریغ است ایران که ویران شود، عزیزانم کمی فکر کنید.

منبع: روزنامه اعتماد 27 بهمن 1400 خورشیدی